

ارتباط دین و اخلاق از دیدگاه کانت و آیت‌الله مصباح

toran@alzahra.ac.ir

r.keramatifard@yahoo.com

کلیه اعلی توراتی / دانشیار رشته فلسفه و کلام اسلام دانشگاه الزهراء

رضوانه کرامتی فرد / کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلام دانشگاه الزهراء

چکیده

ارتباط دین و اخلاق و چگونگی آن از مهم‌ترین مسائل فلسفی پیش روی فلاسفه معاصر از جمله کانت و استاد مصباح است. انسان اخلاقی کانت، صرفاً به وسیله سابقه عقل عملی خود، قانون و تکالیف اخلاقی را می‌یابد و اعتبار امور اخلاقی نزد او، به هیچ دستور دینی‌ای بستگی ندارد. این در حالی است که بنا بر نظر استاد مصباح خیر و شر اخلاقی، از رابطه‌ای که بین افعال اختیاری انسان و نتایج نهایی آنها برقرار است، مشخص می‌شود؛ به این صورت که اگر یک فعل با کمال نهایی رابطه مثبت داشته باشد، خیر است وگرنه، شر تلقی می‌گردد. اگرچه این اصل از هیچ اعتقاد دینی‌ای اخذ نشده، اما در پی این پرسش که کمال نهایی چیست و چگونه باید رابطه افکار و کمال نهایی را کشف کرد، نیازمندی به دین پدیدار می‌شود. به طور کلی دین و اخلاق در نگاه استاد مصباح در تعامل با یکدیگرند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، دین، کانت، آیت‌الله مصباح.

۱. مقدمه

ارتباط دین و اخلاق به منزله یک بحث مستقل فلسفی و اخلاقی، از دیرباز کانون توجه بسیاری از اندیشمندان بوده است. کشورهای اسلامی به برکت اسلام و رواج معارف اسلامی به‌ویژه معارف اهل بیت علیهم‌السلام چندان نیازی به بررسی این مسائل در خود احساس نمی‌کردند؛ اما از آنجاکه امروزه تحول فکری و فرهنگی در همه شاخه‌های معارف انسانی از جمله اخلاق پدید آمده است، ضرورت بررسی این رشته و تأثیراتی که ادیان بر آن می‌گذارند، بیش از پیش مشخص شده است. پرسش‌های فراوانی حول محور ارتباط اخلاق و دین مطرح شده است؛ از جمله اینکه آیا اخلاق از دین مستقل است یا جزئی از آن به شمار می‌آید؟ آیا دین از اخلاق منشأ می‌گیرد یا اخلاق از دین؟ آیا میان دین و اخلاق تعارض وجود دارد؟

یکی از این متفکران غربی که در دستگاه فلسفی خود به موضوع اخلاق و دین و ارتباطی که میان این دو مطرح است بیش از دیگران پرداخته است، ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) است. کانت معتقد بود که تنها عقل برای اخلاقی بودن یا نبودن اعمال انسان کفایت می‌کند و نیازی به دین نیست. به همین دلیل او به شدت با انجام مناسک دینی مخالف بود. این در حالی است که اسلام هدف از انجام افعال اخلاقی را در دین می‌داند؛ به این صورت که غایت اخلاقی زیستن رسیدن به قرب الهی است. ما در این نوشتار می‌کوشیم تا دیدگاه کانت را در زمینه اخلاق و ارتباطی که با دین دارد بررسی کنیم و در حد امکان به پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح می‌شوند از زبان اسلام پاسخ دهیم.

۲. جایگاه اخلاق در دستگاه فلسفی کانت

کانت بحث اخلاقی خود را از جایگاه انسان در نظام تفکری خود آغاز می‌کند. او قایل به قوه‌ای به نام عقل در انسان است و او را موجودی عاقل و صاحب فهم می‌انگارد؛ موجودی که ارزش ذاتی‌اش به سبب همین استعدادهاش است. انسان به عنوان یک ذات معقول، خارج از دایره نظام علی و معلولی طبیعت قرار می‌گیرد و موجودی آزاد و مختار تلقی می‌شود (چوپانی، ۱۳۸۹).

کانت معتقد است عقل به دو راه ممکن است با مفهوم خارجی که به آن تعلق می‌گیرد وابستگی پیدا کند: یا صرفاً به مفهوم آن تعین می‌بخشد و یا به آن، واقعیت یا فعلیت می‌دهد که در حالت اول، عقل جنبه نظری دارد و در حالت دوم، جنبه عملی دارد (کورنر، ۱۳۶۷، ص ۲۷۴). برخی امور با عقل نظری اثبات‌پذیر نیستند؛ به همین دلیل است که پای عقل عملی به میان می‌آید. کانت اراده یا عقل

است (کاپلستون، ۱۳۷۶، ص ۳۳۶). کانت معتقد است اراده انسان زمانی به درستی آزاد است که هم خود قانون‌گذار باشد و هم از قوانین موضوعه اخلاقی خود تبعیت کند و این تبعیت را با هیچ انگیزه‌ای جز احترام به خود قانون انجام ندهد. چنین اراده‌ای، اراده خیر و اخلاقی خواهد بود. بنابراین سنگ‌بنای اخلاق کانت، آزادی است (شاقول، ۱۳۸۰).

ب. بقای نفس

این اصل بدان معناست که نفس انسان بقای ذاتی دارد؛ زیرا اگر اصل بقای نفس را نپذیریم، در قبال کارهایی که می‌کنیم مسئولیتی نخواهیم داشت. در این صورت، افعال ما چه خوب و چه بد مانند هستی خودمان، معدوم مطلقاًند و در همان آن حدود، به کلی معدوم می‌گردند و دیگر زشت و زیبای اخلاقی مفهومی نخواهد داشت (حائری یزدی، ۱۳۶۰). کانت می‌گوید فضیلت حقیقی عبارت است از: انطباق تام و کامل با قانون اخلاقی. هرگاه این انطباق تحقق یابد، فضیلت کامل است و موجب سعادت می‌شود؛ اما چنین انطباقی در این جهان به دلیل وجود محدودیت‌های فراوان ممکن نیست. با این حال بنا بر ضرورت عقل عملی، اگر انسان در مقام کوشش بر آید، در نهایت باید به این مقام برسد. حال که در این جهان تحقق چنین موضوعی ممکن نیست، پس باید تحقق آن در جهان دیگر باشد و این مستلزم بقای نفس است. با این اوصاف بهتر است بگوییم که از نظر کانت، اعتقاد به بقای نفس از نتایج تخلق به اخلاق حسنه است. باید این واقعیت را پذیرفت که انسان میرا نیست و نمی‌توان گفت زمانی که انسان با مرگ طبیعی از این جهان می‌رود، همه افعال و صفاتی که دارد با او به کلی نابود می‌شوند؛ بلکه نوعی بقا برای انسان وجود دارد تا بتواند در نهایت مسیر تکاملی خود، به آن خوبی مطلق برسد (فتحی، ۱۳۸۵).

ج. وجود خدا

کانت پس از اثبات خلود نفس، به اثبات وجود خدا می‌پردازد. همان‌طور که پیش از این نیز بیان کردیم، عقل عملی از سویی حکم می‌کند که میان فضیلت و سعادت رابطه‌ای ضروری وجود دارد و از سوی دیگر، تجربه به ما ثابت می‌کند که این دو ملازم یکدیگر نیستند و امکان انطباق در این جهان را ندارند. پس باید وجودی برتر که خود دارای کمال مطلق است وجود داشته باشد تا بتواند تطابق نهایی فضیلت و سعادت را که در توان انسان نیست محقق سازد (ماهرزاده، ۱۳۸۴، ص ۱۴).

عملی را بنیادی‌ترین شاخصه انسانیت انسان دانسته است و شکوه و عظمت انسان را ناشی از آفرینشگری عقل او می‌داند. بر اساس مبانی فکری ایشان، منظور از عقل در جمله بالا، عقل عملی و اراده است؛ چراکه عقل نظری از نظر وی با سکوت روبه‌رو شده است (کانت، ۱۳۹۰، ص ۶۳). پس انسان به این دلیل که موجودی عاقل است، فضیلت‌گرا و اخلاق‌گراست و چون موجودی اخلاقی است، آزاد، مختار و در بند تکلیف است و همواره عقل عملی در او فعال است (مشایخی‌راد، ۱۳۷۹). از آنجاکه التزام به عقل عملی در فلسفه و اخلاق کانت رمز تحقق هرگونه عملکرد ارزشی است، به بیان اصول موضوعه عقل عملی می‌پردازیم که پایه مباحث اخلاقی کانت است.

۱-۲. اصول موضوعه عقل عملی

کانت اعتقاد دارد که ما باید سه مطلب را به عنوان اصول موضوعه عقل عملی بپذیریم. بنابراین اگر هم نتوان این مطالب را با عقل نظری اثبات کرد، دست‌کم می‌توانیم آنها را به عنوان اصول موضوعه بپذیریم که دیگر بحث کردن درباره آنها جایز نیست؛ زیرا به اعتقاد کانت اگر این اصول را منکر شویم، باب اخلاق بر روی عقل بشر بسته می‌شود و دیگر راهی برای فهم و اثبات قضایای اخلاقی نخواهیم داشت. آن اصول بدین قرارند:

الف. آزادی (اختیار)

بشر در تصمیمات خود آزاد است و مسئولیت کردار خود را در دست دارد. در فلسفه کانت از نومن و فنومن سخن به میان آمده است. بنابراین برای آزادی هم نومن (ناپدیده) و فنومن (پدیده) وجود دارد. فنومن آزادی همان چیزی است که سیاست از آن گفت‌وگو می‌کند و برای آن قوانینی وضع می‌کند. نومن آزادی همان آزادی فلسفی است که کانت آن را از اصول موضوعه علم اخلاق می‌داند و می‌گوید: «ما از طریق تجربه پدیده‌های هستی نمی‌توانیم به آن آزادی نهایی دست یابیم؛ لذا ناگزیریم اصل آزادی را به عنوان اصل موضوعه بپذیریم» (حائری یزدی، ۱۳۶۰).

پس می‌توان گفت نقش آزادی در فلسفه کانت بسیار تعیین‌کننده است؛ چراکه اگر آزادی نباشد، نه تکالیف اخلاقی به‌درستی تعیین و توجیه می‌شوند و نه عمل به آن تکالیف امکان‌پذیر خواهد بود؛ زیرا کانت محور اساسی اخلاق خود را خودمختاری اراده قرار می‌دهد و خودمختاری اراده در بیان کانت به این معناست که انسان‌ها قانونی را که در موقعیت‌های اخلاقی از آن تبعیت می‌کنند، خود وضع کرده‌اند. خودمختاری اراده صورت دیگری از آزادی عملی به معنای ایجابی آن

۳. دین از نظر کانت

دین حقیقی از نظر کانت عبارت است از اینکه «در همه تکالیف خود، خدا را به عنوان واضح کل قانون که باید مورد حرمت واقع شود بدانیم» (کانت، ۱۳۸۰، ص ۳)؛ اما حرمت گذاشتن به خدا در تعریف مزبور به این معناست که قانون اخلاقی را اطاعت کنیم و برای ادای تکلیف عمل کنیم. به عبارت دیگر، کانت برای آداب دینی یعنی دعا و اظهار عبودیت و پرستش، چه فردی و چه جمعی، ارزش چندانی قایل نبود (کاپلستون، ۱۳۷۶، ص ۳۴۹). وی معتقد بود که دین، عقیده نظری نیست، بلکه فعل اخلاقی باطنی یا عبادت روحی محض است و از این روست که وی آگاهی اخلاقی را برتر از عقاید و مناسک و آداب دینی و عبادت ظاهری می‌داند (محمدرضایی، ۱۳۷۸). از نظر کانت، یگانه ملاک در رویکرد دینی، تطبیق آن با اخلاق است؛ چراکه او می‌گوید: «اگر دین به اخلاق متصل نباشد، فقط به سعی در جهت جلب التفات تبدیل می‌شود. سرودخوانی، دعا، نماز، کلیسا رفتن فقط باید به مردم پیشرفت، نیروی تازه و جرئت عطا کند و یا این اعمال باید زبان حال قلبی، ناشی از وظیفه‌شناسی باشد» (محمدرضایی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۴). بنابراین او اعتقاد دارد که خشنودی خداوند در گرو انجام مناسک خشک بدون دریافت و انعکاس تأثیر اخلاقی آن نیست؛ بلکه مردم برای خشنودی خداوند، راهی جز بهتر شدن ندارند (مشایخی‌راد، ۱۳۷۹، ص ۱۰۶). کانت تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید: «هر چیزی، غیر از طریق سلوک اخلاقی، که انسان معتقد برای خشنودی خداوند انجام می‌دهد، توهم دینی محض و عبادت کاذب خداوند است» (کاپلستون، ۱۳۷۶، ص ۳۴۹). هرگاه آداب و رسوم ظاهری در دین بر روح اخلاقی غلبه کند، آن دین از بین خواهد رفت (ماهروزاده، ۱۳۷۹). کانت دین را بر دو قسم می‌کند: دین وضعی و دین عقلی. دین وضعی یعنی دین الهیاتی که بر اساس وحی و عقیده‌ای خاص به ما ابلاغ شده است و همچنین بر اساس وقایعی که در جریان تحقق و رشد آن روی داده، استوار است. او ایمان به این دین را نوعی ایمان تاریخی به‌شمار می‌آورد و هرگونه دعوت به ایمان تاریخی، ایمانی را که همراه با کلیسا، کنیسه و هر آنچه مربوط به دستورهای موجود در لوایح باشد، نوعی اعتقاد خرافی می‌پندارد. از سوی دیگر، دین عقلی به معنای دینی که بر اساس عقل استوار گشته است، مطرح می‌شود. این دین چون ریشه در عقل انسان دارد، نوعی اتحاد و اتفاق را بر محور کانون خود به ارمغان می‌آورد. منظور کانت از دین همان دین عقلی است؛ چراکه ارتباط دین با اخلاق در دیدگاه او به وصول نهایی اخلاق به دین

می‌انجامد (مشایخی‌راد، ۱۳۷۹). او به دین الهی معتقد نیست و می‌گوید: «دین قانون درونی ماست، تا به آنجا که اهمیتش از قانون‌گذار و داوری فوق بشری ناشی می‌شود. دین و اعمال اخلاقی در قلمرو معرفت باری تعالی است» (کانت، ۱۳۶۳، ص ۷۵). با توجه به این سخن نه تنها دین در پرتو اخلاق است که مشروعیت دارد، بلکه اخلاق، اساس دین قرار می‌گیرد.

بنابراین دین در فلسفه کانت نقش کارکردی می‌یابد. دین چیزی است که به اخلاق نیرو می‌دهد و در واقع محرک اخلاق است. با پذیرش دین و خدا دیگر می‌دانیم که هرکس رفتاری داشته باشد که لایق سعادت باشد، می‌تواند امید وصول به خدا را نیز داشته باشد؛ زیرا خداوند می‌تواند تحقق سعادت را تضمین کند. همچنین دین به اخلاق، واقعیت و قدرت می‌بخشد؛ زیرا اخلاق فی‌نفسه امری آرمانی است. بنابراین کانت هرچند حاضر نبود به طور مطلق دین را کنار بگذارد و حتی وجود خدا را یکی از اصول موضوعه اخلاق خود می‌داند، در عمل، دین او دینی بدون خدا و فاقد پرستش نیروی ماورایی است. پس از مفهوم‌شناسی دین و اخلاق به ارتباط این دو از دیدگاه کانت می‌پردازیم.

۴. رابطه دین و اخلاق از نظر کانت

کانت در کتاب‌های اخلاقی خود به بررسی رابطه میان اخلاق و دین پرداخته است. او دیباچه کتاب *دین در محدوده عقل تنها* را با این سخن آغاز می‌کند:

اخلاق نه‌نیازمند تصور وجود دیگری بالای سر آدمی است تا او وظیفه خویش را بشناسد و نه محتاج انگیزه‌ای غیر از قانون، تا وی به وظیفه خود عمل کند. بنابراین اخلاق به هیچ وجه به خاطر خودش به دین نیاز ندارد، بلکه به برکت عقل محض عملی، خودبسنده و بی‌نیاز است (کورنر، ۱۳۱۷، ص ۳۲۱).

کانت از جمله فیلسوفانی است که اعتقاد دارد بر خلاف سنت گذشته، اخلاق استعداد ذاتی دارد و می‌توان مستقل از دین و از طریق معیارهای عقل عملی، بایدها و نبایدهای اخلاقی را معلوم کرد؛ یعنی از طریق عقل، می‌توانیم نشان دهیم که چه کاری اخلاقی است و چه کاری غیراخلاقی. کانت در امور اخلاقی به شیوه «انقلاب کپرنیکی» عمل می‌کند. به این معنا که پیشینیان از اثبات ذات باری و بقای نفس، نتیجه می‌گرفتند که انسان مکلف به تکلیف اخلاقی است؛ ولی او مکلف بودن انسان را به تکالیف اخلاقی یقینی می‌دانست و سپس بقای نفس و یقین به وجود پروردگار را از آن نتیجه گرفت. بنابراین وی به جای اینکه اخلاق را مبتنی بر دین و خدا سازد، دین و خدا را مبتنی بر اخلاق ساخت و خدا و جاودانگی نفس را بر اساس اخلاق اثبات کرد. سرچشمه گرفتن دین از اخلاق به این سبب است که کانت اخلاق را بر اصل «استقلال و خودمختاری اراده» بنا کرده است. منظور کانت از اراده در

این اصل، اراده و تصمیم بر انجام کاری است که به سبب نفس وظیفه و به انگیزه احترام به قانون اخلاقی و ادای تکلیف انجام شود. اراده اخلاقی انسان‌ها نباید تابع قانونی خارجی همچون شرع دین باشد؛ چراکه در معرض تأثیر خواهش‌ها و تمایلات قرار می‌گیرد (کاپلستون، ۱۳۷۶، ص ۳۳۶).

بنابراین بدیهی است که کانت برای امور غیرارادی یعنی عواطف (ترس، امید، اقتدار)، امور طبیعی و ماورای طبیعی، اراده را نفی می‌کند؛ چراکه آزادی اراده به این معناست که اراده تابع امر مطلق است. امر مطلق از نظر کانت، فرمان عقل است، زمانی که مشروط به هیچ غایتی نباشد و عملی که انجام می‌شود به سبب خیر فی‌نفسه باشد، بدون ارجاع به غایتی دیگر. پس اراده مطلق، لایشرط است؛ یعنی اراده اخلاقی مشروط به هیچ شرطی نیست (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۱۰)؛ اما واضح امر مطلق خودمختاری اراده است. پس هر کس اخلاق را مبتنی بر احکام الهی بداند، از اراده غیر پیروی کرده است (فتحی، ۱۳۸۵). البته وی متقاعد شده بود که اخلاق ناگزیر به دین می‌انجامد و انسان‌ها در شناخت وظایف اخلاقی، به دین و خدا محتاج‌اند؛ زیرا وجود خدایی که افعال نیک را پاداش دهد و افعال بد را عقوبت می‌کند، برای اطمینان از تعهدات تام اخلاقی، ضرورت دارد. از آنجاکه قانون اخلاق ما را و می‌دارد که برترین خیر را به عنوان ارتباط‌دهنده بین فضیلت و سعادت به عنوان اصول موضوعه، مسلم در نظر بگیریم، بنابراین از طریق قانون اخلاقی ملزم هستیم که جاودانگی نفس و خدا را فرض کنیم. البته آنها برای عمل به وظیفه خود و ایجاد انگیزه به دین نیازی ندارند، بلکه اخلاق به برکت عقل محض، خودبسنده و بی‌نیاز است (کانت، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶). البته باید به این نکته توجه کرد که کانت معتقد است اخلاق مستلزم دین نیست؛ یعنی انسان برای شناخت تکلیف خود، نیازمند مفهوم «خدا» نیست و محرک نهایی، «تکلیف» فی حد ذاته است نه احکام الهی. پس دین نه تنها در پرتو اخلاق است که مشروعیت دارد، بلکه اخلاق اساس دین قرار می‌گیرد. در نتیجه اعتبار امور اخلاقی به دستور خدا نیست، بلکه اخلاق خود نیز مانند وجود خدا دارای اعتبار عقلانی است (کاپلستون، ۱۳۷۶، ص ۳۴۸).

به این ترتیب بنا بر تفکرات کانت درک قانون اخلاقی ناشی از دیانت نیست و مستقل از آن است؛ به این معنا که بدون اخلاق، دیانت ممکن نیست؛ اما فرد متدین تکالیف و قانون اخلاقی را فرمان خدا می‌داند، نه الزام‌هایی که به وسیله یک اراده خارجی برقرار شده باشد که نتیجه آن، انجام تکالیف اتفافی شود (مسگر هروی، ۱۳۸۳). بنابراین می‌توان صریحاً گفت که کانت ایمان را در حوزه اخلاق و عقل عملی نمی‌گنجد و می‌گوید ما به سه دلیل، اخلاق مبتنی بر الهیات «دین» نداریم:

۱. ما چنین شناختی نداریم و شناخت ما محدود به حوزه تجربه است؛

۲. اگر چنین شناختی می‌داشتیم و آن را به عنوان یک مقدمه اخلاقی به کار می‌بردیم، خودمختاری اخلاقی از بین می‌رفت؛

۳. قوانین اخلاقی وابسته به قانون‌گذار نیستند؛ به طوری که اختلاف در ذات و ماهیت خدا موجب اختلاف در تعیین تکلیف شود.

بنابراین عقل عملی خود ما یا همان اخلاق، تنها مبنای اعتقاد و عمل دینی معتبر است. شالوده فلسفه دینی کانت همین است و شیوه زندگی او در سراسر عمر، گواه اعتقاد راسخش به این قول است (محمدرضایی، ۱۳۷۸).

با کمی دقت متوجه خواهیم شد که بسیاری از نظرات کانت در این زمینه با اسلام و آنچه علمای اسلامی بیان کرده‌اند متفاوت است. برای همین به بررسی این موضوع در آثار آیت‌الله مصباح می‌پردازیم:

۵. معنای دین از دیدگاه آیت‌الله مصباح

آیت‌الله مصباح همیشه در تعریف دین، رابطه دین و اخلاق را مدنظر داشته است و دین را چنین تعریف می‌کند: «دین به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان هستی و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید می‌باشد». از این رو کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده‌ای نیستند و پیدایش پدیده‌های جهان را تصادفی و یا صرفاً معلول فعل و انفعال‌های مادی و طبیعی می‌دانند، بی‌دین نامیده می‌شوند. بنا به تعریف مزبور، هر دینی از دو بخش تشکیل می‌گردد:

۱. عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه آن را دارند؛ مانند اعتقاد به وجود خداوند یکتا و دادگر و توانای مطلق، و اعتقاد به معاد؛

۲. برنامه حرکت به سوی هدف که احکام و تکالیف نامیده می‌شود و اخلاقیات و احکام فقهی را تشکیل می‌دهد (مصباح، ۱۳۷۴، ص ۲۶ و ۲۸).

البته ایشان اعتقاد دارند اگر ما بخواهیم دین را تعریف کنیم، باید ببینیم دین‌داران و کسی که دین را نازل کرده چگونه آن را تعریف کرده‌اند و نباید از پیش خود تعریفی از دین ارائه دهیم. بنابراین بر اساس مراجعه به منابع و محتوای دین اسلام، دین یعنی شیوه رفتار صحیح انسانی،

مطابق این تعریف اخیر، اخلاق ناظر بر افعال اخلاقی است و رفتار اخلاقی نیز معطوف به اهداف اخلاقی است. اهداف اخلاقی هم در جهت‌گیری رفتار نقش دارند و هم در ارزش‌گذاری آن؛ یعنی ارزش‌های اخلاقی بر مبنای همسویی رفتار و افعال با هدف اخلاقی شکل می‌گیرند. هدف نهایی اخلاق، رسیدن انسان به قرب الهی است و این قرب به معنای برقراری رابطه و جودی با خداوند است، نه قرب زمانی و مکانی (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۳۴۴).

۱-۶. اصول موضوعه علم اخلاق

استاد مصباح نیز همانند کانت برای اخلاق، اصول موضوعه‌ای بدین شرح مطرح می‌کند:

الف. انسان موجودی است مختار

آیت‌الله مصباح بر اساس آیات کریمه سوره شمس بیان می‌دارند که اختیار از اصول موضوعه علم اخلاق شمرده می‌شود. اختیار انسان در تعیین سرنوشت خود نقشی اساسی دارد. اگر اختیار از انسان گرفته شود، نه برای علم اخلاق جا باقی خواهد ماند (زیرا همان‌طور که تعریف اخلاق از زبان فیض کاشانی نیز بیان کردیم، انسان‌ها هستند که با اختیار خود اخلاق خوب و بد را پدید می‌آورند) و نه برای وعده و وعیدهای قرآنی (چراکه اگر قدرت انتخاب و اختیاری در کار نباشد بهشت و جهنم و هر آنچه خدا به عنوان جزا و پاداش بیان داشته است معنای خود را از دست می‌دهند) قایلان به جبر برای ارسال رسل و انزال کتب و روش‌های تربیتی اولیای خدا و برنامه‌های قرآنی توجیه قانع‌کننده‌ای ندارند. بنابراین مختار بودن انسان از بدیهی‌ترین اصول اخلاقی اسلام و محکم‌ترین معارف و عقاید اسلامی است. پس در نظام اخلاقی اسلام، بیش از هر چیز باید بر اختیار انسان تکیه کنیم (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۱۲).

ب. انسان دارای مطلوب نهایی است

انسان مختار هدفی را در نظر می‌گیرد و فعالیت‌های اختیاری خود را برای رسیدن به آن انجام می‌دهد. ما این هدف را علت غایی می‌نامیم که در ایجاد معلول، نقش اساسی دارد. بنابراین کاری که ما انجام می‌دهیم، خودبه‌خود مورد نظر ما نیست، بلکه مقدمه است برای نتیجه‌ای که مورد نظر ماست و پس از انجام آن کار برای ما حاصل می‌شود. این نتیجه را هدف یا علت غایی آن کار می‌نامند. بنابراین هر انسانی الزاماً دارای هدف یا اهداف نهایی است و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند و این حقیقت در زمینه اخلاق نیز به عنوان یک اصل مطرح می‌شود (همان، ص ۲۷).

آن‌گونه که خدا می‌خواهد و این رفتار هم باورها و ارزش‌ها را دربر می‌گیرد و هم اعمال فردی و اجتماعی انسان‌ها را. در این تعریف از دین، انسان باید همه خواسته‌ها و رفتارهای خود را مطابق رضایت خدا انجام دهد؛ اما چگونه می‌توان این خواست و اراده خدا را شناخت و بر طبق آن عمل کرد. استفاده از قرآن، سنت و عقل که خداوند پیش روی ما قرار داده است، برای نیل به این هدف ضروری است (مصباح، ۱۳۸۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰). پس تنها یک دین آسمانی صحیح وجود دارد که موجب کمال حقیقی انسان می‌شود؛ همان‌طور که قرآن کریم نیز در سوره مبارکه آل‌عمران، آیه ۱۹ به این حقیقت اشاره کرده است. پایه این دین را اعتقادات تشکیل می‌دهد که دربر دارنده مباحث هستی‌شناسانه مطابق با واقع است و در قالب قضایای خبری بیان می‌شود و باید به آنها اعتقاد یافت. به دنبال این اعتقادات، سلسله‌ای از ارزش‌ها مطرح می‌شوند که لازمه اعتقاد به حقایق است و باید به آنها پایبند بود. در نهایت بر اساس این ارزش‌ها رفتارهایی توصیه می‌شوند که بخش دستورالعمل‌های دین را تشکیل می‌دهند و مشتمل بر توصیه به رفتارهایی اند که با اعتقادات و حقایق دینی متناسب بوده، درستی آنها تضمین شده است و در جهت تحقق اهداف و ارزش‌های دینی قرار دارند؛ از سوی خدا نازل شده‌اند و پیامبر خدا ﷺ آنها را به دیگران ابلاغ فرموده است (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۳، ص ۸۱-۱۰۵). بنابراین دین متشکل از عقاید، اخلاق و احکام است (همان، ص ۹۳ و ۹۴).

۶. اخلاق در بیان آیت‌الله مصباح

اخلاق در لغت به معنای «سرشت و سنجیه» به کار می‌رود و در اصطلاح دانشمندان و عالمان اخلاقی معانی، و کاربردهایی متفاوت دارد که به اختصار به چند تعریف اشاره می‌کنیم. علامه مجلسی در تعریف اخلاق می‌گوید: «اخلاق ملکه‌ای نفسانی است که کار به‌آسانی از آن صادر می‌شود و برخی از این ملکات فطری و ذاتی‌اند و پاره‌ای از آنها نیز با تفکر و تلاش و تمرین و عادت دادن نفس به آنها، به دست می‌آیند» (مجلسی، ۱۳۶۴، ص ۳۷۲). مرحوم فیض کاشانی نیز اخلاق را چنین تعریف می‌کند:

اخلاق هیتی است استوار و راسخ در جان، که کارها به‌آسانی و بدون نیاز به تفکر و اندیشه از آن صادر می‌شوند. اگر این هیت به‌گونه‌ای باشد که افعال زیبا و پسندیده از نظر عقل و شرع از آن صادر شود، آن را اخلاق نیک نامند و اگر افعال زشت و ناپسند از آن صادر شود، آن را اخلاق بد گویند (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۹۵).

ج. تأثیر تلاش انسان در وصول به هدف

انسان باید بداند که تلاش‌های او در رسیدن وی به اهداف و خواسته‌هایش نقش دارد و نتیجه‌ای که به دست می‌آورد برای خود سودمند است. اعتقاد به این اصل و آگاهی از تأثیر اعمال و رفتار انسان نسبت به سرنوشت خود، برای وادار کردن شخص به حرکت و تلاش در مسیر اهداف عالی اخلاقی، لازم و ضروری خواهد بود و انسان باید بداند که هر حرکتی که می‌کند و هر کاری که به اختیار خود انجام می‌دهد، سود و زیانش قطعاً به خود وی که فاعل آن کار یا حرکت است، باز می‌گردد (همان).

بنابراین انسان‌ها باید با قدرت اختیار، هدف زندگی خود را برگزینند. این در حالی است که هر انسانی دارای هدف مطلوبی است و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند و میزان رسیدن به آن هدف بستگی به مقدار تلاشی دارد که هر کس در طول زندگی خود انجام می‌دهد. بالاترین هدفی که برای سیر تکاملی انسان در نظر گرفته می‌شود قرب الهی است. رفتارها و افعال اخلاقی که با اختیار خود انتخاب می‌شوند، به میزانی که روح انسان را برای رسیدن به این هدف یاری کنند ارزشمند خواهند بود. اکنون پس از معنائشناسی دین و اخلاق، به ارتباط این دو از دیدگاه آیت‌الله مصباح می‌پردازیم.

۷. ارتباط اخلاق و دین از منظر آیت‌الله مصباح

ایشان در کتاب *فلسفه اخلاق* خود سه دیدگاه کلی درباره نسبت دین و اخلاق بیان می‌کنند:

۱. نظریه تباین: بر اساس این دیدگاه، دین و اخلاق دو مقوله متباین هستند و هر کدام قلمرو خاصی دارد و هیچ ارتباط منطقی‌ای میان آنها نیست و اگر احیاناً مسائل دینی با مسائل اخلاقی ارتباطی داشته باشند، این رابطه صرفاً عرضی و اتفاقی است نه منطقی؛ مانند اینکه دو مسافر که هر کدام از مبدایی خاص به سوی مقصد ویژه خود حرکت می‌کنند و در بین راه اتفاقی در یک مکان همدیگر را ملاقات می‌کنند؛ ولی این معنایش این نیست که بین این دو مسافر ارتباطی وجود دارد. از نظر طرف‌داران این دیدگاه، دین امری مربوط به رابطه انسان با خداست؛ اما اخلاق بیانگر روابط آدمیان با یکدیگر است. بنابراین دین و اخلاق از لحاظ موضوع و متعلق، هیچ وجه اشتراکی ندارند؛

۲. نظریه اتحاد: بر اساس این دیدگاه گونه‌ای اتحاد بین دین و اخلاق در نظر گرفته می‌شود که یکی در درون دیگری جای دارد. قلمرو اخلاق، جدا از قلمرو دین نیست، بلکه جزئی از مجموعه گسترده دین به شمار می‌آید. بر اساس این تلقی، رابطه دین و اخلاق از نوع عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی رابطه یک جزء با کل؛ مانند رابطه سر با کل پیکر انسان؛

۳. نظریه تعامل: بر اساس دیدگاه سوم، دین و اخلاق هر کدام دارای هویتی مستقل هستند، اما در

عین حال با هم در تعامل‌اند و نوعی رابطه منطقی میان آنها وجود دارد؛ یعنی هم اخلاق و هم دین از جهاتی به هم نیازمندند. دین در تعریف مفاهیم اخلاقی، تبیین ارزش‌های اخلاقی و تعیین هدف ارزش‌های اخلاقی، تأثیری بسزا دارد. پس گونه‌ای رابطه علیت و معلولیت، تأثیر و تأثر و به‌طور کلی تعامل میان دین و اخلاق وجود دارد؛ اما در عین حال هر کدام دارای جایگاه و هویتی جداگانه هستند. در زمینه وابستگی و نیازمندی‌های دین و اخلاق نسبت به یکدیگر، می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد:

۱-۷. نیازمندی‌های دین و اخلاق

۱. نیاز خداشناسی به اخلاق: اصل اخلاقی «وَجُوبُ شُكْرٍ مَنَعَمٍ» که در کتاب‌های کلامی به عنوان یکی از ادله ضرورت خداشناسی بیان شده است، در زمینه شناخت خداوند، محوری‌ترین اصل دینی را فراهم می‌سازد؛

۲. نیاز هدف دین به اخلاق: تربیت انسان و تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر، از اهداف دین به شمار می‌آید و این هدف تنها در پرتو مجموعه‌ای ویژه از دستورهای اخلاقی تأمین‌پذیر است. پس دین بدون احکام اخلاقی نمی‌تواند به اهداف خود دست یازد؛

۳. نیاز تبلیغ دین به اخلاق: کاراترین شیوه تبلیغ و ترویج دین، رفتارهای اخلاقی و ارزشی دین‌داران و متولیان دین است. خداوند سبحان نیز نرم‌خویی پیامبر را رحمت الهی می‌داند و تصریح می‌کند که اگر وی خشن و سنگدل می‌بود، همه از اطراف او پراکنده می‌شدند (آل عمران: ۱۵۳). اهمیت این نیاز آنجا روشن‌تر می‌شود که دین به معنای حسن خلق گرفته شود و یا علت بعثت پیامبران الهی، ترویج کرامت‌ها و نیکی‌های اخلاقی باشد.

۲-۷. وابستگی اخلاق به دین

یکی از کارکردهای دین، این است که ارزش‌ها، خوبی و بدی‌های اخلاقی را تبیین و تعیین می‌کنند؛ یعنی به کمک آموزه‌های دینی و الهی، ارزش‌های رفتاری و حدود افعال آدمی مشخص می‌شوند (مصباح، ۱۳۷۸، ص ۳۴). دین، علاوه بر شناسایی افعال خوب و بد، ضمانت اجرایی ارزش‌های اخلاقی را به عهده دارد. به این صورت که آموزه‌های دینی و اعتقاد به عدالت الهی و حساب‌رسی به اعمال بندگان در معاد، اصول و ارزش‌های اخلاقی را الزام‌آور می‌کند. علاوه بر آنچه گذشت، دین در تعیین هدف والای اخلاقی نیز نقشی تعیین‌کننده دارد (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۱، ص ۲۱۶-۲۳۰).

تبیین دیدگاه صحیح

آیت‌الله مصباح معتقدند که نظریه تباین، تعریف خاصی از دین و اخلاق را در نظر دارد. به عقیده طرفداران این نظریه، دین‌داری یعنی اینکه انسان خدا را بشناسد؛ به او معتقد شود و عبادتی هم انجام دهد. همین تلقی نادرست از دین، مبنای افکار سکولاریسم و گرایش‌های سکولاریستی در غرب شده است. تلقی رایج از دین در غرب، به جز موارد استثنایی در بعضی از مکاتب و محافل کاتولیک و امثال آن، این است که دین هیچ ربطی به مسائل دیگر ندارد. دین را نوعی گرایش و احساس می‌دانند که انسان نسبت به خدا دارد و برای ارضای این گرایش و احساس و نیاز روانی، لازم است به معبد برود. هیچ دلیلی هم نمی‌توان برای واقعیت داشتن این احساسات و گرایش‌ها اقامه کرد. صرفاً یک احساس و تجربه شخصی و معنوی است که در انسان وجود دارد (همان، ص ۲۳۰).

باید گفت که خیر و شر اخلاقی، از رابطه‌ای که میان افعال اختیاری انسان و نتایج نهایی آنها برقرار است مشخص می‌شود. اگر یک فعل با کمال نهایی رابطه مثبت داشته باشد، خیر است و اگر رابطه منفی داشته باشد شر است. این اصل از هیچ اعتقاد دینی‌ای اخذ نشده است؛ یعنی لازمه پذیرفتن این نظریه، پذیرفتن وجود خدا یا قیامت و یا دستورهای دینی نیست؛ منتها در اینکه کمال نهایی چیست و چگونه باید رابطه میان افعال و کمال نهایی را کشف کرد، نیازمندی به دین پدیدار می‌شود. ما وقتی می‌خواهیم کمال نهایی انسان را مشخص کنیم، ناچاریم مسئله خدا را مطرح سازیم تا اثبات کنیم که کمال نهایی انسان، قرب به خداست. اینجاست که این نظریه با اعتقاد دینی ارتباط می‌یابد (مصباح، ۱۳۷۸، ص ۳۵). بنابراین اخلاق همه رفتارها و ملکات انسانی را که قابل مدح و ذم و دارای صبغه ارزشی باشند، خواه مربوط به رابطه انسان‌ها با یکدیگر، یا رابطه انسان با خدا، یا رابطه انسان با خودش و یا حتی رابطه انسان با طبیعت دربر می‌گیرد. دین نیز منحصر در بیان رابطه انسان با خدا نیست؛ بلکه حوزه‌های گوناگون فردی و اجتماعی و سیاست و... را نیز دربر دارد. البته باید توجه شود که منظور ما از دین، اسلام است. یکی از واضح‌ترین مطالب مربوط به اسلام، اعتقادات، اخلاقیات و احکام است. دین همه شئون زندگی انسان را دربر می‌گیرد.

علامه طباطبائی نیز در خصوص ارتباط دین با اخلاق بیان می‌دارند که روح موجود در کالبد اخلاق و دین، یک چیز است و هر دو از یک منشأ سرچشمه می‌گیرند و هر دو به دنبال یک هدف حرکت

می‌کنند. لذا هر دو مراتب یک حقیقت واحدند؛ زیرا ایشان معتقدند که در سیر تطورات حوزه اخلاق با سه مکتب عقلی و دین عام و قرآنی روبه‌رویم که مکتب عقلی به دنبال فضیلت اجتماعی و وجدانی است و مکتب دین عام در پی کسب فضیلت اخروی است؛ ولی مکتب قرآنی به دنبال دعوت به ذات خداست نه کسب فضیلت انسانی (اعم از این جهانی و یا آن جهانی). بنابراین میان مکاتب یادشده، تباین وجود ندارد، بلکه تفاوت وجود دارد و همه یک حقیقت واحد دارند و آن تحقق فطرت پرستش است که خود عین حق است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۶۲؛ ج ۴، ص ۱۸ و ۱۹).

براین اساس مکتب اخلاقی عقلی هیچ‌گاه به صورت کامل از اخلاق دینی گسسته نیست، بلکه با اخلاق دینی سنخیت دارد که می‌توان بر اساس نظر علامه گفت که از جهت هستی‌شناختی بین دین و اخلاق، عینیت و وحدت حاکم است که این همان نظریه اتحاد است. از جهت روان‌شناختی، می‌توان ارتباط میان ایمان و اخلاق را به صورت تأثیر متقابل در نظر آورد و از جنبه جامعه‌شناختی، رابطه علی و معلولی برای دین و اخلاق قایل بود و اصالت را به دین و آموزه‌های توحیدی داد. این همان نظریه تعامل است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۳۴).

در نهایت، دیدگاه پذیرفتنی این است که رابطه دین و اخلاق را رابطه تنه درخت با کل درخت می‌دانیم. دین به مثابه درختی می‌ماند که ریشه آن، همان عقاید است، تنه‌اش اخلاق است و شاخ و برگش احکام‌اند. رابطه تنه با خود درخت رابطه دو شیء نیست. تنه هم جزء خود درخت است. دین و اخلاق متعارض نیستند. اخلاق در هیچ صورتی از دین جدا نیست؛ نه از اعتقادات دینی و نه از دستورهای دینی؛ نه تنها جدا نیست، بلکه در هیچ موردی بی‌نیاز از دین نیست. آن دو به هم نیازمندند و نیازهای همدیگر را برآورده می‌سازند و در اسلام، مهم‌ترین مسئله، اعتقاد به خدا و پیامبر است و پس از آن نوبت به اخلاق می‌رسد. پس باید به این معنا توجه کنیم که اگر تزکیه اخلاق نکنیم، چه بسا اعتقادات اصلی خود را نیز از دست بدهیم (مصباح، ۱۳۷۸، ص ۱۸).

البته آیت‌الله مصباح در ادامه بیان می‌دارند که گاهی منظور از اخلاق همان مسائل و موضوعات و محمولات است که در این صورت می‌توان گفت دین و اخلاق دو حوزه مستقل دارند؛ به گونه‌ای که شخص می‌تواند بدون اعتقاد به دین، گونه‌ای اخلاق را بپذیرد. براین اساس اخلاق لزوماً در حوزه دین و جزو دین نیست. اگر اخلاق را چنین تعریف کنیم، رابطه آن با دین عموم و خصوص من وجه می‌شود.

۸. نتیجه‌گیری

انسان اخلاقی کانت به سابقه عقل عملی خود قانون و تکالیف اخلاقی را می‌یابد و به صرف انگیزه احترام به قانون، به آن عمل می‌کند. دخالت هر نوع انگیزه و غایت دیگری به همان میزان، اخلاقی بودن فعل او را مخدوش می‌سازد. بنابراین او فعلی را که مبتنی بر احکام الهی است، امری اخلاقی به شمار نمی‌آورد؛ زیرا از اراده غیر برای انجام آن تکلیف پیروی شده است. این در حالی است که آنچه ما می‌توانیم به وسیله عقل از رابطه بین افعال و کمال نهایی به دست آوریم، سلسله‌ای از مفاهیم کلی است که این مفاهیم کلی، برای تعیین مصادیق دستورهای اخلاقی چندان کارایی ندارند. مثلاً می‌فهمیم که عدل، خوب است یا پرستش خدا خوب است؛ اما اینکه عدل در هر موردی چه اقتضایی دارد و چگونه رفتاری در هر موردی عادلانه است، در بسیاری از موارد روشن نیست و عقل به تنهایی نمی‌تواند تشخیص دهد. برای مثال، اگر قرار باشد به این پرسش که آیا میان زنان و مردان جامعه، حقوقی یکسان برقرار است یا باید میان آنها تفاوت قایل شد، پاسخ درستی بدهیم نیازمند احاطه کامل به همه روابط افعال انسانی با غایات و نتایج نهایی آنها خواهیم بود و چنین احاطه‌ای برای عقل عادی بشر ممکن نیست. استقلال نظام اخلاقی کانت، هرچند وجود خدا و جهان آخرت را رد نمی‌کند، ضرورت آنها را نیز اثبات نمی‌کند. او هرچند تمایل نداشت کاملاً از دین غفلت کند، دینش دین بدون خدا و در واقع دین فاقد پرستش نیروی ماورالطبیعه بود. به نظر می‌رسد که عقل عملی کانت در زمینه این مؤلفه‌های دینی، گامی فراتر از عقل نظری یعنی موضع امکانی بر نمی‌دارد. علت این عدم توفیق را باید در تأکید فراوان وی بر عقل و اراده عقلی خوداتکای بشری یافت. مفاهیم و قضایای اخلاقی در شکل کاملش، هم به اصول اعتقادی دین (اعتقاد به خدا و قیامت و وحی) نیازمندند و هم به محتوای وحی و دستورهای دین. طبعاً باید بگوییم که آنچه نظر صحیح بر آن حکم می‌کند، آن است که اخلاق و دین علاوه بر اینکه در حاق واقع با یکدیگر متحدند، در مقام اثبات نیز اتحاد آنان قادر به برهانی شدن است.

منابع

- چوپانی، یدالله، ۱۳۸۹، «آراء فلسفی اخلاقی کانت و تحلیل اجمالی آن»، *پیک نور*، سال هشتم، ش ۳.
- حائری‌یزدی، مهدی، ۱۳۶۰، «خدا در فلسفه کانت»، *مقالات و بررسی‌ها*، دفتر ۳۵ و ۳۶، ص ۱۸-۱.
- شاقول، یوسف، ۱۳۸۰، «از اخلاق دینی تا دین اخلاقی / نقدی بر رابطه دین و اخلاق در فلسفه کانت»، *خردنامه صدرا*، ش ۲۵، ص ۵۹-۶۶.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۷، *مجموعه رسائل*، به کوشش: هادی خسرو شاهی، قم، بوستان کتاب.
- فتحی، علی، ۱۳۸۵، «اخلاق و نسبت آن با دین از دیدگاه کانت»، *معرفت*، ش ۱۱۱، ص ۶۰-۶۶.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۷ق، *المحجۃ البیضاء فی تهذیب الاحیاء*، چ چهارم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۴، *درس‌های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چ سوم، تهران، نقش و نگار.
- _____، ۱۳۶۳، *تعلیم و تربیت*، ترجمه غلامحسین شکوهی، تهران، دانشگاه تهران.
- _____، ۱۳۸۰، *دین در محدوده عقل تنها*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار.
- _____، ۱۳۹۰، *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، کرمانشاه، باغ نی.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۶، *تاریخ فلسفه*، ترجمه بهالدین خرمشاهی، چ دوم، تهران، سروش.
- کورنر، اشتفان، ۱۳۶۷، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
- محمدرضایی، محمد، ۱۳۷۸، «ارتباط دین و اخلاق از دیدگاه کانت»، *قیاسات*، ش ۱۳، ص ۱۵۰-۱۵۷.
- _____، ۱۳۸۹، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- مسگر هروی، طاهره، ۱۳۸۳، «اخلاق و دین از دیدگاه کانت»، *فرهنگ*، ش ۵۳.
- مشایخی‌راد، شهاب‌الدین، ۱۳۷۹، «تربیت دینی از دیدگاه کانت»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، ش ۲۲، ص ۱۱۶-۱۲۲.
- ماهری زاده، طیب، ۱۳۸۴، «دین و ارزش‌ها از دیدگاه کانت و فیلسوفان نوکانتی»، *اندیشه‌های نوین تربیتی*، ش ۱، ص ۷-۲۴.
- مظهری، مرتضی، ۱۳۸۷، *کلیات علوم اسلامی (کلام، عرفان، حکمت عملی)*، چ سی و سوم، قم، صدرا.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۴، *بحارالانوار*، تهران، اسلامی.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۴، *آموزش عقاید*، چ سیزدهم، قم، سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۱، *فلسفه اخلاق*، تحقیق احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۴، *مکاتب اخلاقی*، تحقیق احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۹، *اخلاق در قرآن*، به قلم علی شیروانی، علی، چ چهارم، قم، دارالفکر.
- _____، ۱۳۷۸، «دین و اخلاق»، *قیاسات*، ش ۱۳، ص ۳۰-۳۷.
- _____، ۱۳۹۳، *رابطه علم و دین*، تحقیق و نگارش علی مصباح، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.